

محیط زیست و جنسیت

پروین اشرفی



ابتداء لازم به تأکید است که اصطلاح "فجایع طبیعی" (Natural Disasters) را بسیاری از فعالین دست اندرکار محیط زیست و بخصوص دانشمندان اکو سوسیالیست رد کرده و آنرا بی اعتبار میدانند. آنها آلودگی هوا، سخت شدن تنفس مردم، آلودگی آب ها و مسموم شدن مردم و همچنین به خطر افتادن حیوانات آب زی که ممر درآمد بسیاری از مردم زحمتکش می باشد، نابودی جنگل ها و مراتع که به تدریج به صورت بیابان های خشک و بی آب و علف درآمده اند، فرسایش خاک و ازدست رفتن حاصلخیزی آن، و سایر رخدادهایی که منجر به بحران محیط زیستی میگردد را زائیده نظام سرمایه داری میدانند و بر این باورند که تغییرات آب و هوایی غیر قابل پیش بینی نبوده و پیامدهای ناگوار و فجایع ناشی از آن در واقع امری "طبیعی" نیستند، بلکه بسیاری از آنها ساخته دست انسان هاست (Mankind Made).

بدین معنی که میشود به کمک یک سری اقدامات به جا، پیشگیرانه و همه جانبه در واقع از بروز برخی از تغییرات جوی جلوگیری کرد و در نهایت در صورت وقوع، از وسعت آن و تلفاتی که به جای میگذارد کاست. به همین جهت است که ترجیح میدهند از آن ها به مثابه مصائبی که به دست انسانها و برپایه روابط و مناسبات حاکم بر محیط زیست انسان ها، که متکی بر سود ناشی از ارزش اضافی است، و همچنین بر اثر عدم آگاهی و بی تفاوتی انسان ها نسبت به حفظ محیط زیستشان رخ مینماید، نام ببرند. مقصود همان مناسباتی است که به همراه آلودگی محیط زیست و بدون توجه به آلودگی آن، به تولید می پردازد و بر طبیعت هم کالا انگارانه مینگرد و در صدد است از قبل تخریب آن، و با تکیه بر سیاست های اقتصادی ویرانگر و مخاطره آمیز بازار آزاد و با مجری گری دولت های سرمایه داری در کانون آن، راه را برای انباشت بیشتر سرمایه و تأمین و تثبیت هرچه بیشتر مالکیت خصوصی بر طبیعت و محیط زیست انسانها بازتر کند، در حالیکه واقعیت این است که طبیعت نه تنها کالا نیست، بلکه محصول هیچ فعالیت تولیدی ای نمیشد.

امروزه بحران های محیط زیستی تا حدی است که حیات انسان و سایر موجودات کره خاکی را شدیداً به مخاطره انداخته است. از سوی دیگر محیط زیست در فعالیت های انسان ها تأثیر گذاشته و از آنها متأثر میگردد و این تأثیر متقابل اگر وخیم و مخرب باشد، فجایع زیست محیطی را به بار خواهد آورد. اما واقعیت این است که تأثیر مخرب این مناسبات، بطور متفاوتی سرشکن میشود و سهم انسان ها از آن بر اساس فاکتورهای اقتصادی اجتماعی، و به نسبت تفاوت در شرایط منطقه ای، تفاوت در نسل ها، تفاوتی که در سن وجود دارد، تفاوت طبقات اجتماعی، به

نسبت درآمد افراد و مشاغل آنها و همچنین تفاوت در جنسیت نیز متفاوت خواهد بود. و از آنجایی که این تخریب، بر توزیع ناعادلانه منابع، و بر قدرتمندی و منافع افراد محدودی که بر آن منابع و دارایی نامحدود مالکیت دارند، متکی و استوار است و از آنها تا نهایت فقر و گرسنگی میلیون ها نفر بهره میگیرد، صدالبته عمدتاً مردم فقیر را ضربه پذیر تر میگرداند، و مآلاً زندگی عظیم ترین و وسیعترین آحاد جوامع، و آنهم فقیرترین آنها، یعنی زنان را از گزند خود دور نداشته است.

با توجه به پارامترهای متعدد در دامنه گسترده محیط زیست و با این مقدمه میخوایم به این بردازم که چرا اغلب گفته میشود آثار تخریب محیط زیست بر زنان، با تأثیر آن بر مردان متفاوت بوده و زنها بزرگترین و ضربه پذیرترین کسانی هستند که از تغییرات محیط زیستی و عواقب مخرب ناشی از آن، صدمه می بینند؟ و در مقابل، بیشترین منافع را در حفاظت درست از آن، دارا می باشند.

برای پاسخگویی به این امر، در آغاز لازم میدانم به رابطه زن با محیط زیست بردازم و اینکه آیا با رابطه ای که مرد با محیط زیست خود دارد، متفاوت است؟



ابتدائاً بگویم که زنان بخاطر این ضربه پذیر نیستند که "بطور طبیعی ضعیف ترند". بلکه بنا به شرایط و موقعیت خاص جنسیتی ای که در آن قرار داده شده اند، ضربه های متفاوتی را متحمل میگردند. آسیب پذیری عمدتاً به آنچه که انسان ها در اختیار دارند، از جمله به دارایی، شرایط مالی، اجتماعی، آموزشی، بهداشتی، مسکنی، مواد غذایی و همچنین شرایط جسمی، بستگی دارد. هر چه سهم بیشتری در این زمینه ها در اختیارشان باشد، ضربه پذیری آنها هم بیشتر کاهش می یابد.

علل متعددی سبب میشود تا زنان به هنگام وقوع بلاها و بحران ها، سیل، طوفان، خشکسالی، آتش سوزی، بارش های نامنظم، گرمایش زمین و سایر رخدادها محیط زیستی، آسیب های بیشتری را تجربه کنند که درجات این آسیب، به نسبت ویژگی های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی، فردی و اجتماعی میتواند متفاوت باشد. وابستگی مالی به اعضاء ذکور خانواده همراه با بیسوادی و یا کم سوادی زنان، در کنار قائل شدن نقش های انفعالی در خانواده و اجتماع برای زنان، بخصوص در مناطق روستایی و در شهرهای کوچک دارای بافت سنتی، آسیب پذیری زنان را تشدید می کند. علاوه بر آن باید اذعان داشت که حضور کم رنگ زنان و غیبت دیدگاه های دفاع از حقوق زنان در نهادهای مسئول و تصمیم گیر، که عموماً بر بینش مردسالارانه استوار است و نیازهای خیل عظیم زنان آسیب پذیر را نادیده می گیرد نیز دامنه این ضربه را گسترش میدهد.

زنان عموماً نسبت به مردان در محرومیت اقتصادی اجتماعی و محرومیت از سلامت جسمی بیشتری به سر می‌برند. محرومیت‌هایی که توانایی و ظرفیت آنها را در مقابله با نابسامانی‌های اکوسیستمی نیز تقلیل می‌دهد. بسیاری از کشورهای جهان، از جمله آنانی که توسعه‌چندانی نیافته‌اند و علی‌الخصوص در مناطق دور افتاده این کشورها، زندگی زنان به منابع محلی و محیطی که در آن زندگی می‌کنند، شدیداً وابسته است. و این امر ناشی از آنگونه تقسیم کار اجتماعی است که مسئولیت تولید و تهیه بسیاری از نیازهای زندگی را بر عهده زنان گذاشته است. مسئولیت‌هایی چون تهیه آب، مواد غذایی و سوخت برای پخت و پز و همچنین گرم نگه‌داشتن خانه. زنان و مردان نقش‌های مختلفی در رابطه با مدیریت منابع موجود در جنگل دارند. نقش آنها در بذرافشانی و کاشت نهال، کاشت درخت، حفاظت و مراقبت از آنها متفاوت است. زنان تولیدات جنگل را جمع‌آوری می‌کنند تا از آنها برای سوخت، تهیه غذا برای خانواده و احشام و دارو برای درمان استفاده شود و گاهی آنها را نیز به فروش می‌رسانند. درآمد زنان از فروش تولیدات و فراورده‌های جنگلی عمدتاً صرف نیازهای خانواده می‌شود (90%)، در حالیکه درآمد مردان از این تولیدات، بیشتر برای هزینه‌های شخصی صرف می‌گردد (15% برای نیازهای خانواده). بنابراین از بین رفتن جنگل‌ها و یا کم شدن آنها بر اثر تغییرات محیط زیستی و یا بر اثر قطع بی‌رویه آنها، و نتیجتاً محو چنین فراورده‌هایی، تأثیر منفی‌ای بر روی سلامت، رفاه و کیفیت زندگی زنان و خانواده‌شان می‌گذارد. مردان و زنان، هر دو برای بسیاری از فعالیت‌های روزانه خود به سوخت متکی هستند. اما آنها نیازها و نقش‌های متفاوتی دارند و خدمات سوختی متفاوت، تأثیرات متفاوتی بر روی مردان و زنان دارد. در واقع این نوع تقسیم کار اجتماعی، که نقش "مدیریت" منابع طبیعی، از جمله خاک، آب، جنگل‌ها و سوخت را به دست زنان می‌سپارد، معاش زنان را مستقیماً به اکوسیستم مرتبط می‌سازد و در نتیجه زندگی زنان از تغییرات آن، تأثیر وافر می‌گیرد. این را هم در نظر داشته باشیم که علیرغم این نقش "مدیریتی"، هنوز هم در برنامه‌ریزی‌های مربوط به اکوسیستم صدای زنان بطور عموم حذف گشته و موانعی که بر سر راه دسترسی آنها به همین منابع وجود دارد، نه تنها نادیده انگاشته می‌شود، بلکه از بین بردن این موانع در چارچوب این برنامه‌ریزی‌ها گنجانده نشده است. به طور کلی به تأمین نیازهای واقعی زنان پرداخته نمی‌شود.



آمارها به ما می‌گویند که زنان بیش از 50 درصد مواد غذایی را در دنیا تولید می‌کنند. در نتیجه در آفریقا تأثیر تغییرات محیط زیستی بر روی زنان، بطول مثال از 48 درصد در بورکینا، تا 73 درصد در کنگو را شامل می‌گردد.

زنان در کشاورزی، همچنین در کشت و مراقبت از محصولات زراعتی بیشترین نقش را دارند. بطوریکه مثلاً در آفریقا 70 الی 80 درصد از کسانی که بر روی زمین کار می‌کنند را تشکیل می‌دهند.

زنان مسئول آب رسانی در دو سوم مجموعه خانوارهای ساکن کشورهای در حال توسعه هستند و 60 تا 80 درصد از مواد غذایی را آنها کشت می کنند. این امر آنها را بطور نابرابری در مقابل تغییرات محیط زیستی صدمه پذیرتر میکند.

بنابراین می بینیم که زنان بزرگترین جمعیتی هستند که زندگی شان به محیط زیستشان وابسته است. به عبارت دیگر آنها با محیط زیستشان رابطه مستقیم دارند و هر تغییری که در آن بوجود آید، مستقیماً زیست آنها را در بر میگیرد و بر آن تأثیر می گذارد. این زیست که شامل زیست اقتصادی، سیاسی و اجتماعی میباشد، به صورت یک مجموعه دستخوش تحول میگردد. با در نظر گرفتن این که تاریخ ناظر بر این امر بوده است که زنان فقیر ترین شهروندان دنیا می باشند. شهروندانی که با درآمد روزانه کمتر از 2 دلار زندگی می کنند.



حال اگر بپذیریم که خطر تغییرات محیط زیستی ، که در تغییرات سخت آب، هوا و خاک خود را نمایان میسازد، امروزه به عنوان مسئله ای مهم برسمیت شناخته است و در واقع به مثابه یکی از چالش های عظیمی است که دنیای ما در قرن بیست و یکم با آن روبروست، باید بزرگترین جمعیتی را هم که در دنیا از مصائبی چون خشکسالی ، زلزله ، طوفان و سیل ، گردباد، آلودگی هوا و سایر رویدادهای محیط زیستی، در رنج هستند و زندگی شان دستخوش تغییر میشود را نیز دریابیم و آن فاکتورها و شرایط و زیست اقتصادی - اجتماعی که بر بستر آن این چنین تغییراتی به مصائب بزرگی تبدیل میشوند را از نظر دور نداریم. بخصوص فاکتور شکاف جنسیتی را. امری که نشان میدهد زنان دارای کمترین امکانات در بسیاری از کشورها هستند و در نتیجه به فقر کشیده میشوند. لذا به جرئت میتوان گفت که تغییرات محیط زیستی با مسئله برابری و عدالت اجتماعی و چگونگی تضمین و تأمین این مقولات، یک رابطه تنگاتنگی پیدا کرده است. با در نظر گرفتن اینکه باید بپذیریم خود مسئله سالم و امن سازی محیط زیست، در واقع یکی از مقولات عدالت اجتماعی است، لذا در همین چارچوب نیز میتوان این رابطه، یعنی رابطه زنان و محیط زیست را توضیح داد. به همین دلیل بسیاری بر این عقیده درست باور دارند که اثرات تغییرات محیط زیستی یک پدیده باصطلاح جنسیت خنثی - Gender Neutral نیست. و دقیقاً به همین دلیل خنثی نبودن هم، با تکیه بر یک جامعه تماماً مرد / پدر سالار، گرایش عظیمی به ضربه زدن به زنان را با خود حمل می کند.

اما زنان فقط بخاطر اینکه اکثریت جمعیت فقیر دنیا را نمایندگی می کنند نیست که از تغییرات محیط زیستی متأثر میشوند، بلکه بخاطر این نیز می باشد که آنها به همان نسبت فقرشان، به منابع طبیعی ای که مورد مخاطره تغییرات محیط زیستی قرار میگیرند ، وابسته می باشند. تکیه آنها به منابع محلی محیط زیستشان، به همراه فشارهای

موجود در زمینه عدم دسترسی به بهداشت و همچنین محدودیت در منابع مالی، رفاه اجتماعی، و دلایل عدیده دیگر آنها را در مقابله با تغییرات محیطی و کاستن تأثیرات مخرب آن ناتوان تر می کند. به همین دلیل آنجائیکه جنسیت و فقر به یک دیگر مرتبط میشوند و فقر بطور همه جانبه ای موانع عدیده ای در مقابل تغییرات اجتماعی اقتصادی سیاسی برای زنان ایجاد می کند، تغییرات محیط زیستی نیز همچنان این رابطه را، یعنی رابطه با جنسیت را حفظ مینماید.

بدین لحاظ اگر این را بپذیریم که برابری جنسیتی در واقع یک پیش شرط مهم و اساسی برای توسعه و پیشرفت جوامع بشری و نقطه آغاز کاستن فقر زنان است، باید بر روی دیگر این سکه، تأکیدات لازم را نیز بنماییم. و آن اینکه نابرابری ای که از طریق تغییرات محیط زیستی افزایش پیدا میکند نیز در کند و سست کردن و متوقف ساختن پیشرفت جوامع و توسعه کشورها، عملاً نقش مخرب مهمی را ایفا می کند. یعنی در واقع از سویی نابرابری جنسیتی، تأثیرات فاجعه بار این تغییرات محیط زیستی را بدتر کرده و قدرت تخریب آنرا افزایش میدهد و از سوی دیگر جامعه ای که بطرف تأمین و تعمیق برابری و کاهش شکاف جنسیتی خیز برمیدارد، در واقع میتواند این تأثیرات مخرب محیط زیستی را کاهش بدهد.

در جوامع تبعیض آمیز و نابرابر، زنان فاقد دسترسی به استانداردهای عادی زندگی، از جمله داشتن مسکن مناسب نیز می باشند. واضح است که هرچه فقیر تر باشند، سرپناهندگان نیز از استحکام لازم در مقابل باد، باران، طوفان، گردباد و گردریز و سایر تغییراتی که در طبیعت زیستشان رخ میدهد، برخوردار نبوده و فاقد استانداردهای لازم ایمنی می باشند، لذا به هنگام بحران های ناشی از تغییرات اکولوژیک، همین تبعیض، نه تنها باعث میشود که از این بلایا صدمه بیشتر بخورند، بلکه کارایی این تبعیض به دوره پس از این بلایا، تا به هنگام اسکان دانشان در منطقه ای دیگر هم عملکرد خواهد داشت و آنها را باردیگر از دسترسی به مسکن مناسب همچنان محروم خواهد نمود.



علاوه بر این، تأثیر تعصبات و تبعیضات عدیده ای که در مورد تحرکات زنان وجود دارد نیز در این تغییرات خود را نمایان میسازد. در بسیاری از جوامع، کودکان دختر از کسب بسیاری از مهارتها محروم می گردند. به طور مثال دختر بچه ها کمتر از پسر بچه ها آموزش شنا می یابند. در روستاهای دوردست این پسران هستند که در رودخانه ها شنا و تفریح می کنند، یا یاد میگیرند که چگونه از یک درخت بالا بروند. نتیجتاً به هنگام فرضا وقوع سونامی، مردان امکان بیشتری برای نجات جان خود دارند تا زنان. از سوی دیگر محدودیت در تحرکت باعث میگردد که زنان به مردان خانواده خود در چنین شرایط بحرانی ای وابسته ترگشته و بدون جلب اجازه و رضایت آنها اقدامی ننمایند.



یکی دیگر از پدیده های ناشی از تغییرات محیط زیستی و عواقب مخرب آن، پدیده پناهنده گی و مهاجرت های ناخواسته است که افزایش روزافزونی می یابد. بسیاری مجبور بر ترک خانه و کاشانه خود میشوند و برای ادامه زندگی خود از یک نقطه ای به نقطه دیگر کوچ می کنند. زنانه بودن پدیده مهاجرت محیط زیستی و ریسک و چالش هایی که زنان در محیط جدید با آن روبرو میشوند، امری است که باید به آن توجه لازم را مبذول داشت. محاسبات نشان میدهد که اگر وضع به همین منوال پیش برود، تا سال 2050 بیش از دویست میلیون مهاجر تغییرات محیط زیستی خواهیم داشت که زنان بیشترین تعداد آن را تشکیل خواهند داد. مصائبی که این زنان مهاجر با آن روبرو میشوند از جمله عبارت است از عدم دسترسی به بهداشت عمومی، نبود کلینیک های مخصوص زنان و یا دکتر زنان و ماما، عدم امنیت در کمپهای پناهندگی، بروز نژادپرستی و تبعیض و سکسیسم بیشتر، بالاتر رفتن خطر قرار گرفتن در معرض قاچاق جنسی، قرارگرفتن در معرض تجاوز جنسی و آزار و اذیت جنسی، عدم تأمین مواد غذایی لازم که خود نمایانگر این امر است که چگونه بحران غذایی ناشی از تغییرات محیط زیستی، زندگی را برای زنان و بخصوص زنان باردار سخت تر میکند و نه تنها آنها را در مقابل بیماری ها آسیب پذیرتر مینماید، بلکه درصد مرگ و میر زنان را نیز افزایش میدهد. در این چنین شرایطی و بخصوص بر اثر عدم دسترسی به تکنیک های مختلف جلوگیری از بارداری در این گونه بحران ها، خطر ابتلاء به بیماری های مقاربتی و یا مثلاً اچ آی وی – ایدز نیز بالاتر میرود که خود به رشد بیشتر مرگ میر زنان کمک خواهد کرد.

تغییرات محیط زیستی از جمله رشد بیکاری در میان زنان را نیز افزایش میدهد. بطور مثال گفته شده است که بیش از 46 درصد نیروی کار در صنعت توریسم را زنان تشکیل میدهند. با در نظر گرفتن این که زنانی که در این صنعت شاغل هستند 10 الی 15 درصد درآمد کمتری نسبت به مردان شاغل در آن دارند، هر تغییر و تحولی که بر روی این صنعت تأثیر بگذارد، بر کار و معاش و زندگی زنان به مثابه یک نیروی کار عظیم و چشمگیر در این صنعت، تأثیرات وافر میگذارد. هنگامیکه جاده های زمینی بر اثر فرسایش زمین دچار تغییر میشود، سیستم حمل و نقل قطار را به هم میریزد، یا زمانیکه بر اثر طوفان های عظیم سرویس های دریایی و هوایی مختل میشوند، نرخ توریسم یک منطقه را تغییر خواهند داد. مسلم است که در شرایط بد آب و هوایی و اقلیمی، توریست ها مقصد خود را نیز تغییر خواهند داد. در نتیجه، به دنبال کاهش توریسم، شرایط اقتصادی اجتماعی آن منطقه نیز به صورت نزولی متغیر میگردد و معاش بخش عظیمی از زنان آن منطقه دچار اختلال خواهد شد.

تحقیقات بسیاری نشان میدهد که زنان و کودکان در مقایسه با مردان، در مقابله با بلایای محیط زیستی، 14 برابر بیشتر در خطر مرگ می باشند. مرگ تعدادی بسیاری از زنان در زلزله ای که در ایالت ماهاراشترا در هندوستان رخ داد،

عمدتاً بخاطر این واقعیت بود که زنان در خانه هایشان بودند، در حالیکه مردان در مزارع مشغول کار بودند، جایی که آنها را کمتر زیر آوار ناشی از زلزله قرار میداد.

در گردباد طوفان زای موسمی در سال 1991 در بنگلادش نیز زنان و کودکان بسیاری جان باختند. درصد بالای مرگ زنان و کودکان عمدتاً ناشی از ماندن زنان در خانه در انتظار آمدن همسرانشان به خانه بود تا در مورد ترک خانه و یا ماندن در آنجا تصمیم گرفته شود.

به دنبال زلزله در هائیتی در سال 2010، تجاوزات جنسی به زنان به صورت اپیدمی درآمد. بر اساس همه پرسی ای که در این مورد صورت گرفت، 14 درصد زنانی که در گفتگو شرکت کردند، قربانیان تجاوزات جنسی پس از زلزله بودند.

موج گرما سال 2003 اروپا که به لحاظ شدت در میان پدیده های ثبت شده مشابه در اروپا بی سابقه بود، باعث مرگ 15 هزار نفر شد که بیشترین آنها را زنان تشکیل میدادند. با در نظر گرفتن اینکه تخمین زده شده است که تغییرات آب و هوایی ناشی از فعالیت های انسانی، هم اکنون خطر بروز پدیده موج گرما را دو برابر کرده است، میتوان پیش بینی کرد که درجه مرگ و میر و تلفات ناشی از موج گرما نیز دو برابر خواهد شد.

نمونه دیگر طوفان کاترینا در آمریکا می باشد که زنان آفریقایی - آمریکایی را که فقیرترین افراد در آن منطقه بودند، با بیشترین موانع و چالش ها برای بقای خود، یعنی فقط زنده ماندن، روبرو کرد. یا مثلاً گردبادی که در سال 1991 در بنگلادش روی داد، جان 140 زن را گرفت، به عبارت دیگر 90 درصد از کسانی که کشته شدند، زن بودند. در واقع نرخ مرگ و میر از بلایای تغییرات محیط زیستی، مستقیماً به حقوق زنان ربط پیدا میکند. در نتیجه چنانچه حقوق زنان رعایت نگشته و حمایت نگیرد، زنان بیشتری در مقایسه با تعداد مردان، به هنگام بروز بلایای محیط زیستی با مرگ روبرو میشوند. آمار همچنین نشان داده است که در چنین مواقعی تعداد دختران پرورشگاهی نیز بیشتر میگردد، ازدواج های زودرس، برای فرار از مصائب ناشی از بلایای "طبیعی" هم، افزایش می یابد. در نتیجه تعداد دخترانی هم که مدرسه را ترک می نمایند نیز بالا میرود که حاصل آن افزایش بیسوادی در میان زنان میباشد.

زنان در سرتاسر دنیا، به آن منابعی که میتواند ظرفیت های آنها را در مقابل تغییرات محیط زیستی بالا ببرد، دسترسی کمتری دارند. مثلاً دسترسی به زمین، مسکن، تکنولوژی و خدمات ارتقاء مهارت. تعداد زنایی که در بخش های غیر رسمی و نهادهای کاری کوچک تر کار می کنند، از مردان بیشتر می باشد. بخش های غیر رسمی عموماً بیشترین ضربه را از بلایای محیط زیستی میخورند و کمترین توانایی را برای خلاص شدن از تأثیرات آنها دارند. زیرا دارای سرمایه کمتری بوده و دسترسی به امکانات نیز برایشان کمتر و یا محدود است. این را نیز در نظر داشته باشیم که اکثر زنانی هم که در بخش های غیر رسمی و یا در شرکت های کوچک کار می کنند، فاقد آن نوع از خدمات درمانی هستند که به هنگام بلایای محیط زیستی بشود از آن استفاده کرد. از طرف دیگر این زنان هستند که وقت بیشتری را در کنار بیماران و بزرگسالان ناتوان خانواده، برای مراقبت و پرستاری از آنها میگذرانند. این امر نه تنها خطر ابتلاء به بیماری و مرگ و میر آنها را بالا میبرد، بلکه به هنگام بلایای محیط زیستی، آنها را در موقعیت اتخاذ یک گزینه انسانی قرار میدهد، و آن این که اول از همه برای نجات جان آنها اقدام کند تا خود. به اضافه اینکه بسیاری از مادران در اینگونه موارد بخاطر نجات جان کودکان خود، جانشان را از دست میدهند. زنان باردار در این موقعیت البته دارای بدترین شرایط هستند و در خطر بیماری های عدیده از جمله مالاریا می باشند که بیماری کم خونی را نیز با خود به همراه می آورد. بیماری ای که سبب جان دادن بیش از یک چهارم زنان باردار گردیده است. بسیاری از آنها، نوزاد خود را نیز از دست میدهند و این امر بر شرایط روحی روانی آنها تأثیرات بدی میگذارد. عموماً به دنبال بلایای محیط زیستی، خطر شیوع

بیماری های مختلف بالا میگیرد. و هنگامیکه یک بیماری اپیدمیک میشود، تأثیرات جنسیتی متفاوتی را به دنبال دارد. زیرا زنان از سویی به امکانات بهداشتی و درمانی کمتری نسبت به مردان دسترسی دارند، و از سوی دیگر کار و مشغله آنها نیز افزایش می یابد، زیرا باید وقت بیشتری را صرف مراقبت از بیماران در خانواده کنند که عاملی برای فرسودگی خود آنها و در نتیجه پائین آمدن مقاومتشان در مقابل بیماری های اپیدمیک میگردد.

زنان تاریخاً فاقد دسترسی به موقعیت ها و پروسه های هستند که به تصمیم گیری و آماده سازی اضطراری در چگونگی محافظت از خود در برابر چالش های تغییرات محیط زیستی می انجامد، و در این پروسه ها شرکت داده نمیشوند. از این منظر، یک تحلیل مبتنی بر جنسیت، از مسئله تغییرات محیط زیستی و تأثیرات آن بر روی زنان، حتماً لازم و ضروری است تا قدرتمندسازی زنان و تأمین نیازهای زنان در این شرایط از مدنظر دور نگهداشته نشود و به آنها اولویت های لازم داده شود. یعنی اینکه هر اقدامی که برای مقابله با تأثیرات محیط زیستی انجام میگردد، بخصوص اقداماتی به منظور تقلیل خطرات جانی از پیش، از جمله آنچه که به عنوان برنامه کاهش خطر - Risk Reduction Program معروف است، همه و همه باید بر اساس ملاحظات معطوف به حقوق زنان و با چشم انداز جنسیتی - Gender Perspective - و شرکت فعال خود زنان در اینگونه برنامه ها باشد. یعنی براساس دورنمایی باشد که جنسیت را در نظر میگیرد و رجوع به وضعیت زنان اساساً نباید در آن غایب باشد. در حالیکه غیبت این چشم انداز در چارچوب بسیاری از تحقیقات و رسیدگی به مسائل مربوط به تغییرات محیط زیستی، در خیلی از کشورها به چشم میخورد. تحقیقات مدرسه اقتصادی لندن بر روی بلایای محیط زیستی در 141 کشور در طول سال های 1982 الی 2002، تأکید بر این دارد که این بلایا زنان را بیشتر از مردان کشتار میکند. از میان 7600 نفری که در زلزله 7.8 ریشتری نپال جان باختند، اکثریت را زنان تشکیل میدادند. این گزارش حاوی شواهدی است که نشان میدهد تفاوت های جنسیتی ناظر بر مرگ بر اثر بلایای "طبیعی"، مستقیماً به حقوق اقتصادی و اجتماعی زنان ربط دارد. و آنجائیکه حقوق زنان مورد حمایت قرار نگرفته است، زنان بیشتری در مقایسه با مردان، در اثر این بلاها جان می بازند. از این نظر آنها از مقوله "دوبار فاجعه" - Double Disaster - سخن میگویند. این تحقیقات آن روی دیگر این سکه را هم اذعان میدارد. و آن اینکه بلایای محیط زیستی در جوامعی که زنان و مردان از حقوق برابر برخوردار هستند، آنها را به یک میزان مورد هدف مرگبار خود قرار میدهد. مطالعه جدیدی که در آمریکا انجام شده است تأکید بر این دارد که "آلودگی محیط زیست مسئول مرگ سالانه 5.5 میلیون نفر در جهان است". از آنجائیکه مرگ زنان درصد بالایی از این مرگ سیستماتیک را تشکیل می دهد، بسیار مهم و حائز اهمیت است که خود آنها نیز پدیده تغییرات محیط زیستی را بشناسند و از تأثیرات آن بر افراد، خانواده و خانوار، کامیونیتی و در سطح کشوری و بین المللی با اطلاع باشند. جهت گیری نظام سیاسی در مورد موضوعات و اولویت های محیط زیستی، که عموماً پرداختن به مسائل و وضعیت زنان در بحران های محیط زیستی در آن غایب است را به چالش بگیرند، با همه آن موافقت نامه های متعدد که با تکیه بر نسبیت فرهنگی صورت گرفته و شامل بیش از 280 معاهده منطقه ای و 70 معاهده بین المللی میباشد، و همچنین با همه مطالعات کشوری و بین المللی و راهکارهایی که نسبیت فرهنگی را در آن لحاظ دانسته و با رعایت جنبه های فرهنگی ارائه میگردد، بعنوان دیدگاههای زن ستیزانه مقابله کنند، همه آن پارامترهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که وضعیت فرو دست آنها را در اینگونه بحران ها نیز تعمیق بیشتری می بخشد، مورد بررسی موشکافانه، مطالعه و نقد و مقابله قرار دهند و در یافتن راه حل برای برون رفت از این معضلات تمام قد دخیل باشند. از جمله با فشار بر گنجاندن اصول برابری جنسیتی و تعمیم آن در همه سطوح، از بسترهای تحقیقاتی و تجزیه و تحلیل گرفته تا ارائه طرح، و فشار به اتخاذ استراتژی و سیاست های پیشگیرانه و مقابله با تأثیرات مخرب تغییرات محیط زیستی بر زنان. به دیده من زنان در سرتاسر دنیا راه زیادی تاکنون پیموده اند و نقش آنها در جنبش های دفاع از محیط زیست سالم، چه در ایران و چه در

سطح بین‌المللی، بسیار برجسته است و نمیتوان و نباید رابطه جنس‌های محیط زیستی و جنس‌های زنان را نادیده گرفت. هردوی این جنس‌ها ضد فقر، ضد بهره‌کشی از زنان، زمین، آب و طبیعت و سلطه لجام‌گسیخته بر آنها می‌باشند. این رابطه را باید درک کرد. رابطه‌ای که مسائل و مشکلات زنان و مسائل و مشکلات محیط زیستی را در چارچوب مقولات عدالت اجتماعی توضیح می‌دهد و پاسخ به آنها را نیز در تأمین عدالت اجتماعی جستجو می‌کند. نمیتوان عدالت خواه و آزادیخواه بود، ولی برای مقابله با تشدید فرودستی زنان و از کف رفتن بیشتر حقوق آنها در بحران‌های محیط زیستی اندیشه نکرد. با در نظر گرفتن اینکه زنان از جمله نیروی‌های اصلی تغییرات اجتماعی رو به جلو هستند.

12 مارس 2017 (22 اسفند 1395)

منبع : کتاب پروسه - ویژه خوزستان